

هانس ولفگانگ شوْمان

# آیین بودا

طرح آموزه‌ها و مکتب‌های بودایی

ترجمه‌ی ع. پاشایی



تهران - ۱۳۸۷



آیین بودا

هانس ولفگانگ شومان

برگردان: ع. پاشایی

چاپ نخست از ویرایش دوم: زمستان ۱۳۸۷ - چاپ: چاپخانه تابش

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: میترا (الهام یگانه)

شماره: ۲۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای نشر میترا محفوظ است.

نشر میترا: خیابان مجاهدین اسلام، شماره ۲۶۲

تلفن: ۳۳۱۴۳۵۰۵، نمابر: ۳۳۵۰۴۲۲۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۱۷-۴۲-۵ ISBN:978-964-8417-42-5

۱

---

زندگی بودا

---

## زندگی بودا

یکی از دانشمندان فرانسوی در ۱۸۸۲ کتابی چاپ کرده و در آن سعی کرده بود ثابت کند که یک چنین مردی که لقب افتخار آمیز بودا را به او داده اند هیچ وقت به دنیا نیامده است. به نظر او گزارش هایی که در کتاب های بودایی درباره ی بیدار (= بودا) یا روشنی یافته آورده اند تاریخی به حساب نمی آید، و چیزی نیست الا اسطوره ی قدیمی درباره ی یکی از نیروهای طبیعت، یعنی پهلوان خورشیدی.

این نظر موقعی عجیب تر می شود که بدانیم یک سال پیش از چاپ این کتاب، یعنی در سال ۱۸۸۱، کتابی در آمده بود که تاریخی بودن بودا را از هر شک و تردیدی به کنار می دانست. اسم این کتاب بودا، زندگی او، آیین او، و انجمن او بود و هرمان اولدنبِِرگ<sup>۱</sup> پرفسور دانشگاه گوتینگن آن را نوشته بود. متن های بودایی و شواهد باستان شناسی که از آن زمان تا حالا به دست آمده تصویری را که اولدنبِِرگ از زندگی این هندی بزرگ ساخته بود کاملاً تأیید و کامل کرده است.

سیدته گوتمه / سیدازته گوتومه<sup>۲</sup> یا بودا، باتالس، انکسیماندر، فیثاغورث و لائوزه<sup>۳</sup> همزمان بود، و شاید در ۵۶۳ ق م به دنیا آمده باشد. این تاریخ را از

---

۱. Herman Oldenberg (۱۸۵۴ - ۱۹۲۰). این کتاب با اسم فروغ خاور (به ترجمه ی بدرالدین کتابی، چاپ کتابفروشی تأیید اصفهان) به فارسی برگردانده شده است. م.

2. Siddhatta Gotama/ Siddhatha Gautama

3. Laozi



چرخ، نماد شاه گرداننده‌ی چرخ یا شاه‌جهان (چکڑه‌وَرَتین به پالی چگه‌وَتین Cakkavattin) است. بیست و چهار پره‌ی چرخ متعلق به سرستون شیر است که امپراتور آشوکا آن را در قرن سوم ق م در سارنات عَلم کرد. فرمانی که روی میل کنده‌اند درباره‌ی تفرقه‌ی بین انجمن رهروان هشدار می‌دهد. امروزه سرستون شیر نشان ملی هند است؛ چرخ را هم در پرچم ملی هند به کار برده‌اند. «چرخ آیین»، به مثابه‌ی یک رمز بودایی، می‌تواند از هشت تا سی و شش پره داشته باشد.

گزارش‌های زندگی آشوکا،<sup>۱</sup> امپراتور هند، که کمابیش دست نخورده مانده در آورده‌اند.

بنا بر یک تاریخ تقویم سیلانی، آشوکا ۲۱۸ سال بعد از مرگ بودای هشتاد ساله تاجگذاری کرد، البته باید یک خطای احتمالی ده سال بیش‌تر یا کم‌تر را پذیرفت، همه محققان اروپایی، سنت رایج در کشورهای تیره‌واده‌یی<sup>۲</sup> را رد می‌کنند؛ بنا بر این سنت، گوتمه در سال ۶۲۴ ق م زاییده شد و در سال ۵۴۴ ق م درگذشت.

کتاب‌های کانون پالی / قانون پالی، اطلاعات قابل اعتمادی درباره‌ی

۱. Ashoka در ۲۶۹ ق م تنها فرمانروای هند بود، در ۲۶۵ ق م تاجگذاری کرد و در ۲۳۲ ق م درگذشت.

۲. Theravāda مکتب کهن بودایی. م.

سال‌های آخر زندگی گوتمه به دست می‌دهند. اما آن‌چه از جوانیش می‌دانیم از متن‌ها و تفسیرهای دوره‌های بعد پیدا شده است، که باید هسته‌ی تاریخی آن را از انبوه افسانه‌های به هم آمیخته جدا کرد.

بنا بر این سنت متأخر، می‌گویند که مایا، مادر سیدازته، از خانه‌ی شوهرش در کپیله و تو<sup>۱</sup> به راه افتاد تا فرزندی را که در شکم داشت در میان خانواده‌ی خود در دیوه‌دهه<sup>۲</sup> بزاید. اما بین راه دردش گرفت و در سالستانی نزدیک روستای لومبینی<sup>۳</sup> پسری زاید. بعضی شرقی‌ها خیال می‌کنند که گوتمه با عمل سزارین دنیا آمد.<sup>۴</sup>

مادر و نوزاد را به کپیله و تو برگرداندند و یک هفته بعد از آن مادر همان‌جا درگذشت. سوودونه<sup>۵</sup> پدر نوزاد، پسرش را به مهاپجپتی<sup>۶</sup> می‌سپارد. این زن که نوزاد را با محبت بسیار بزرگ کرده، خواهر همسر از دست‌رفته‌ی سوودونه است که حالا خودش همسر او شده است.

اسم خانواده‌ی بودای آینده، گوتمه است، از طایفه سکیه<sup>۷</sup> و از طبقه‌ی جنگاوران،<sup>۸</sup> سوودونه، زمیندار بزرگ، در زمان تولد پسرش راجه<sup>۹</sup> یا فرمانروای قلمرویی در سرزمین کوسله<sup>۱۰</sup> بود — و این منصب چنان بود که بزرگان آن قلمرو در فواصل منظم از بین خودشان یکی را با رأی به این مقام منسوب می‌کردند. صاحب این مقام لقب « راجه » یعنی شاه، داشت، و همین

1. Kapilavatthu

2. Devadaha

۳. Lumbini در دویت و سی کیلومتری شمال بنارس، در نپال جدید.

۴. اساس این فرض هنر بودایی است که نشان می‌دهد مادر، فرزندش را از پهلوی راست به جهان آورده است. اما چنین عملی می‌بایست در خانه انجام گیرد، و همین نکته نادرستی این نظر را می‌رساند.

5. Suddhodana

6. Mahāpājpati

۷. Sakiya که در متن‌های پالی گاهی Sakiya و Sakka هم خوانده می‌شود.

۸. Kshatriya به سنسکریت کشتریه Khattiya.

9. Rāja

10. Kosala

سنت بودایی را به این فکر انداخت که بودا را شاهزاده بدانند. در متن‌های بودایی حرف‌هایی هست که بنا بر آن سؤدودنه زمین‌هایش را شخم می‌زده، اما این حرف‌ها را با این فرض توضیح داده‌اند که شاه، بنا به رسم، می‌بایست در یک جشن کشاورزی زمین را شخم بزند.

سیدارته در ایام جوانی فارغ از غم نان بود. ناحیه‌ی دور و بر کپله و توت حاصلخیز بود، به خصوص برای شالی، و برای ساکنانش زندگی خوبی فراهم می‌کرد. چشم‌اندازش افسون‌کننده است. در هوای صاف دامنه‌های جنوبی رشته‌کوه‌های هیمالیا در خط افق برجستگی پیدا می‌کنند درحالی که دسته‌های پراکنده‌ی درخت‌ها گله به گله روی دشت پوشیده از کشتزار سایه می‌انداختند.

تربیت سیدارته، که گویا شامل خواندن و نوشتن نبود، موافق سنت طبقه‌ی بزرگان هند باستان بود. در شانزده سالگی ازدواج کرد و در بیست و نه سالگی صاحب پسری به اسم راهوله<sup>۱</sup> شد. در همان سال حالش از بیخ و بن دیگرگون شد. او خودش بعدها آن را برای رهروانش این طور شرح می‌دهد:

«پیش از این من هم، که خود دستخوش تولد بودم، چیزی را می‌جستم که [آن هم] دستخوش تولد، پیری، و بیماری، مرگ، اندوه و آرایش بود، درست چیزی را می‌جستم که خود دستخوش [این چیزها] بود. سپس... فهمیدم که من...، که دستخوش [این چیزها] هستم چرا [باید] درست چیزی را جستجو کنم که آن هم خود دستخوش [این چیزها] است؟ آیا من، بعد از آن که رنج را در تولد [و چیزهای دیگر] شناختم، نباید [چیزی را] جست‌وجو کنم که زاییده نشده،

---

1. Rāhula



مدت پنج قرن هنرمندها از نقش کردن بودا سر باز زدند؛ حضور او را فقط با رمز نشان می دادند. فقط در قرن اول میلادی — به طور همزمان در متورا و گنداره<sup>۱</sup> یونانی شده — دودلی و ناراحتی وجدان را کنار گذاشتند و بودا نقش مایه‌ی دلخواه هنر نگارگری شد.

با گذشت زمان وضع دست‌ها و تنه معیار ثابتی پیدا کرد. یک پیکره‌ی مشهور دوره‌ی گوپته (قرن پنجم) یافته شده در سارنات، استاد را در حالت گرداندن چرخ دَرَمَه / آیین نشان می دهد؛ چارزانو به شکل گل نیلوفر نشسته است. لاله‌های گوش از آن رو کشیده شده‌اند که گوتمه پیش از ترک خان‌ومان گوشواره‌هایی با گوهرهای سنگین به گوش داشت. این‌ها هم نشانه‌ی ترک خان‌ومان‌اند.

بدون پیری، بدون بیماری، بی‌مرگ، بی‌اندوه، نیالوده، و بی‌برتر است، [یعنی] «خاموشی را از بار آزاد»<sup>۲</sup> را؟ کمی بعد

۱. Gandhāra. منطقه‌ی شمال‌غرب پاکستان و افغانستان شرقی. از قرن ششم ق م تا قرن پنجم میلادی به این اسم خوانده می‌شد. این اسم را به قندهار کنونی داده‌اند که ولایتی است در افغانستان جنوبی. (وبستر جغرافیایی). م.

۲. نویسنده (نیروانه nirvāna) را «خاموشی را از بار آزاد» ترجمه کرده است. می‌توان از «زاییده

از آن، [من که] جوان [بودم]، موی سر و ریشم را ستردم  
 (و) جامه‌های زرد پوشیدم، و بی‌رضای پدر و مادر  
 اشکبارم، از خانه به بی‌خانگی رفتم. (MN 25 I p. 163)

باز می‌گوید که شاگرد آموزگاری به اسم آلازه کالامه<sup>۱</sup> شد. چیزی نگذشت که آموزه‌ی آلازه کالامه را فهمید، اما به این جا رسید که این آموزه او را به رهایی نمی‌برد. با آموزگار دومش، اودکه<sup>۲</sup> که رامه پوتته<sup>۳</sup> همین تجربه را داشت. این شد که از او هم جدا شد و شروع کرد به پرسه گردی. سیدارته در همسایگی روستای اوروویلا<sup>۴</sup> یعنی در بود-گیای<sup>۴</sup> جدید، جایی پیدا کرد که برای ریاضت‌کشی مناسب بود. آن جا، کنار رود نیرنجر<sup>۵</sup> که به پلگکو<sup>۶</sup> می‌ریزد، اقامت کرد تا تن به ریاضت خیلی سخت بدهد. شش سال به خودآزاری پرداخت، به اعمال سخت تنفس دست زد و به بادامی ساخت. پنج مرتاض دورش را گرفتند به این امید که «چون گوتمه به «حقیقت» (دمه) رسید، آن را برای‌شان روشن کند» (MN 36 I p. 246) سیدارته چون فهمید که از این خودآزاری راهی به رهایی نمی‌برد، از ریاضت دست‌کشید و بار دیگر غذای مناسبی خورد. بعد، آن پنج مرتاض او را مرتد دانستند و از پیشش رفتند.

تنها که ماند، ناگهان تجربه‌ی بی‌از جوانی به یادش آمد:

نشده ... « به بعد را صفت نیروانه دانست. مراد از «بار» این جا همان «رنج» است. م.

1. Ālāra Kālāma

2. Uddaka Rāmaputta

3. Uruvelā

۴. Bodh-Gayā در ۲۱۰ کیلومتری جنوب شرقی بنارس.

۵. Nerañjarā امروزه Nīlijanā.

6. Phalgu

«یادم آمد که چه طور در سایه‌ی درخت جَمبُو<sup>۱</sup> [درختِ جام] نشسته بودم، و در حالی که پدرم سَگَه<sup>۲</sup> شخم می‌زد، از هر آرزویی آزاد بودم، از احساس‌های نادرست آزاد بودم، آن وقت به اولین [مقام] شادی آور. دیانه<sup>۳</sup> رسیدم که به توجه دل و پایداری دل در اندیشه بسته است، و از خلوت پیدا شده است. از خودم پرسیدم: آیا این راه روشن‌شدگی است؟

( MN 36 I p. 246 )

زیر یک درخت اَسْتَه، یا پیپال،<sup>۴</sup> نشست و مطابق روش به تفکر پرداخت، و با چشم دلش در لابه‌لای سرشت هستی نگاه کرد. زندگی‌های پیشینش را به یاد آورد، از میان قانون دوباره زاییده شدن، که نتیجه‌ی کَژْمَه<sup>۵</sup> هاست، دید و فهمید که این رنج است، این خاستگاه رنج است این رهایی رنج است و این راه رهایی از رنج است. او به این بینش رسید که «رهایی من [از رنج] لرزش‌ناپذیرست، این آخرین تولداست، دیگر [برای من] وجود دوباره‌یی درکار نیست. ( MN 26 I p. 167 )

در آن لحظه، که بنابر سنت شب چهاردهم ماه ویساکه<sup>۶</sup> سال ۵۲۸ ق م بود، سیدارته گوتَمَه به روشن‌شدگی<sup>۷</sup> [یا، روشنی، بیداری]، رسید و بودا، یعنی روشن و بیدار شد. آن موقع سی و پنج ساله بود. گاهی گفته‌اند که روشن‌شدگی بودا یک افسانه‌ی ادبی است، چون

1. Jambu

2. Sakka

3. dhyāna

۴. assattha، یا pippala. به «انجیر بزچرانان» و «انجیر معبد» هم معروف است. در جزیره‌ی کیش به آن «لُور» می‌گویند. م.

۵. Karman / karma / Kamma. کردار.

۶. Vesāka: فروردین و اردیبهشت.

7. bodhi

نشانه‌ی خیلی از آموزه‌های او را می‌شود در اندیشه‌های پیشابودایی دید، به‌خصوص در اُپه‌نیشدها.<sup>۱</sup> این اگرچه [تا حدی] درست است، اما در واقع دلیل به حساب نمی‌آید. « روشن‌شدگی » بودا تجربه‌ی بود که در آن عناصر پذیرفته‌شده‌ی اندیشه و اعتقاداتی که او به آن‌ها رسیده بود، ( مثل نظریه‌ی نه-خود یا آن‌اتا )<sup>۲</sup> ناگهان در یک « نظام » به‌هم پیوسته ظاهر شد. نگفته نماند که این اندیشه‌ها و اعتقادات با فلسفه‌های رایج در تناقض بودند. دانش خودآموخته و خودیافته در او تبلور پیدا کرد، و رازهای حیات را به او آشکار کرد. در نتیجه، روشن‌شدگی بودا نشانه‌ی یکی از لحظات بزرگ تاریخ بشریت است.

گویا دودلی بودای جوان در این باره که آیا این یافت یا فراشناخت / فرادانش را پیش خودش نگه داشته باشد یا آن را به جهان عرضه کند، به کشاکش درونی دشواری کشید. بالاخره فکر غم‌خوارگی-جانداران در بند و گرفتار- رنج در او غلبه کرد و تصمیم گرفت که آن فرادانش را تعلیم بدهد. در این میان، چون دو استادش در گذشته بودند، راه افتاد تا به باغ آهوان ایسیپتنه<sup>۳</sup> در نزدیکی بنارس،<sup>۴</sup> برود که « دروازه‌ی رهایی » را به روی دوستان پیشینش، یعنی آن پنج مرتاض، باز کند. آن‌ها که دیدند مرتاضی که او را مرتد خوانده بودند نزدیک می‌شود، با خودشان عهد کردند که از سلام و احوال‌پرسی با او خودداری کنند. اما یقین-پرتوافکن-رهایی او به آن‌ها غلبه کرد، و عهدشان را شکستند. به او خوشامد گفتند، و بودا اولین گفتارش را به

۱. Upaniṣad: بخش‌های فلسفی-عرفانی چهار ودا / ویده ( Veda ). یادآور می‌شویم که این نظر که اندیشه‌ی بودا تحت تأثیر اُپه‌نیشدهاست، همچنان محل بحث است. خیلی از هندشناسان این نظر را قبول نکرده‌اند. ع. پاشایی. هینه‌یانه. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰: ۹۱-۱۱۹. م.

2. an-attā

3. Isipatana ( Sārnāth )

4. Banāras

اسم سوره‌ی به‌گردش در آوردن چرخ آیین (SN II 56) برای آن‌ها موعظه کرد.<sup>۱</sup> این اولین بار بود که او یافت خود را از حقیقت رنج و از خودپروری، مثل راه‌رهایی از دو کرانه‌ی خود آزاری و کامرانی، پیش یک جمع بیان می‌کرد. راه میان‌ه‌یی که او روشن‌گری کرد فوری فهمیده شد. همان موقع پنج مرتاض دمه / دَومَه یا آیین<sup>۲</sup> را پذیرفتند و اولین شاگردهای «رهرو» بودا شدند، و چیزی نگذشت که از آرَه‌ت‌ها،<sup>۳</sup> یعنی از «ارجمند»‌ها یا مردان کامل و تمام شدند. اصطلاحاتی مثل رهرو و انجمن یا انجمن رهروان را نباید در معنای مسیحی آن‌ها فهمید.<sup>۴</sup> اگر چه رهروان بودایی با آن سرهای تراشیده و خرقة‌های زرد، و رعایت آداب خاص سلوک، دیگرند و مردم دنیا دیگر، اما با این همه، تمام عمر را به زندگی در دیر سپری نمی‌کرده‌اند. برای ورود به انجمن رهروان آدابی هست و همین‌طور یک دوره‌ی طولانی شاگردی. اما برای ترک انجمن همان در آوردن خرقة کافی است. اتفاقاً، راه پیدا کردن به انجمن به هیچ وجه شرط کافی رسیدن به مقصد نیست، فقط راه‌رهایی را آسان می‌کند. در کانون پالی<sup>۵</sup> حرف از بیست «پیش‌نشین»<sup>۶</sup> رفته است که

۱. آن‌چه در این کتاب «گفتار»، یا گاهی «موعظه» گفته می‌شود، همان «سوتره» یا سوره است. این جور گفتارها کمابیش، و در واقع به همان معنی اصطلاح قدیمی «مجلس» و «مجلس گفتن» است، در معنی دینی، و خصوصاً صوفیانه. م.

2. Dhamma

3. arahat

۴. رهرو یا بیکو / بیکشو bhikkhu و انجمن یا سَنگه sangha را معمولاً در کتاب‌های انگلیسی به ترتیب به monk (راهب) و order (انجمن، فرقه) ترجمه می‌کنند که هر دو از مفهوم‌های دین یا روحانیت مسیحی هم هستند. م.

۵. Pali-canon. اصطلاحی که اروپایی‌ها به جای «تی‌پیتکه / تری‌پیتکه»ی پالی یا «سه سید» بودایی به کار می‌برند. «کانون / قانون»، «طرز و روش و قاعده را... گویند.» (برهان قاطع) و در اصطلاح به تمام آثار رسمی، قانونی و مقبول یک فرقه یا یک مکتب اطلاق می‌شود. م.

۶. upāsaka و مؤنث آن upāsikā، به آن بودایی‌هایی گفته می‌شود که «رهرو»، یعنی عضو سَنگه یا انجمن نبودند. م.

بی آن که خرقه‌ی رهروی بپوشند به آرَهتی رسیده‌اند، که این مقام انسان کامل بودایی است.

چند ماه بعد از تأسیس انجمن تعداد رهروها به شصت نفر رسید. این موقع بود که بودا رهروها را جمع کرد و به این طرف و آن طرف فرستاد که دَمَه / آیین را تعلیم بدهند و مردم را به پیش گرفتن زندگی پاک دعوت کنند:

ای رهروان، برای خیر مردم، برای یاری به مردم، از روی غم‌خوارگی جهان، برای خیر، برای نیکی، برای یاری به خدایان و انسان‌ها راه بیرون را پیش بگیرید. دو نفر با هم نروید! ای رهروان، آیین را که آغازش خوب، میانش خوب، و پایانش خوب است، در روح [آن و نیز] در کلام روشن کنید. زندگی پاک کامل - پرهیزگاری را نشان دهید. کسانی هستند که کمی آلوده زاییده شده‌اند، اگر آیین را نشنوند گمراه می‌شوند. آن‌ها آیین را می‌فهمند. ( Mv II, Vin I p. 21 )

به این ترتیب فعالیت تبلیغی آیین بودا شروع شد. بودا هم، مثل رهروانش، به راه افتاد تا حقیقتی را که به آن رسیده بود به مردم بیش‌تری اعلام کند. او نیمه‌ی دوم زندگی‌اش را ( تا ۸۰ سالگی ) در شمال هند به گشت و گذار و تعلیم آیین گذراند. فقط در فصل باران ( از اوایل خرداد تا اوایل مهر ) در دیری گوشه می‌گرفت و استراحت می‌کرد.

از روی آموزه‌ی تنها نمی‌شود توفیق تبلیغی فراوان آیین بودا را توضیح داد. خود بودا، آیین را « ژرف، دشوارفهم، واقعی، برترین، برای منطبق [محض] دست نیافتنی، باریک، فهمیدنی فقط برای آموختگان » دانسته است. ( MN 26 I p. 167 ) روش علمی و عقلی آن از هر جور زیادروی پرهیز می‌کند، رها کردن رسوم و آداب‌ی که در آن آمده، رهایی از سلطه‌ی آداب‌ی

است که میدان و ناندانی برهنه‌های لافزن بود؛ نکته‌ی دیگر این واقعیت است که بودا آموزه‌اش را به زبان خودش به رهروان تعلیم می‌داد نه به زبان سنسکریت. ( Cv5, 33, I Vin II p. 139 ) زبانی که بودا به آن حرف می‌زد احتمالاً گویش ماگدی<sup>۱</sup> بود که زبان منطقه‌ی بود که در آن زندگی می‌کرد — این‌ها چیزهایی بود که به رواج آموزه‌ی او یاری کرد نه محتوای پیچیده‌ی آن. زندگی رهروها بیش از هر چیز با خویشتن‌داری می‌گذشت، و این واقعیت خود در رواج آیین سهم برجسته‌ی داشت. آخر سر هم منش خود بودا است که پیروان را به طرفش می‌کشید. مردی بود با منشی هماهنگ و خویشتن‌دار، و سخت مجذوب‌کننده. شکوه دیدار او، ادب او درباره‌ی مردم طبقه‌ی پایین و رفتار نجیبانه‌اش، حتا در مخالفان آیینش هم مؤثر بود.

در منابع پالی تصویر بسیار روشنی از منش بودا به دست داده‌اند. رهنمون رفتارش یقیناً او بود به آزاد بودنش، و هم خوی نظاره‌گر و دلمودگیش به همه‌ی بشریت.

اعتماد به نفس بودا نتیجه‌ی آزادی او بود و این در لحظه‌ی بعد از روشن شدگیش، آن موقعی که پنج مرتاض را می‌بیند و بینش‌هایش را برای آن‌ها روشن‌گری می‌کند، آشکار می‌شود. چون آن‌ها نتوانستند از سلام کردن به او رو بگردانند، اسمش را بردند و او را «دوست» خطاب کردند. اما گوتمه به این خطاب اعتراض کرد:

ای رهروان، چنین‌رفته<sup>۲</sup> را با کلمه‌ی «دوست» نخوانید! ای رهروان، چنین‌رفته، روشنی‌یافته‌ی کامل،<sup>۳</sup> آرَهت است.

(MN 26 I P.171)

1. Māgadhi

۲. لقب چنین‌رفته / اتناگته ( tathāgata ) را بعدها در زمینه‌هایی هم به کار برده‌اند که بی‌معناست. در این موارد، این کلمه «آن کامل» یا «انسان کامل» گفته می‌شود.

3. sammāsambuddha

بودا، روشنی یافته و آزاد، خود را یکسره از هر موجود آزادی نیافته‌یی متفاوت می‌داند. یکبار (AN 4,36,2 II p.38) برهمنی از او پرسید که آیا او یکی از خدایان، یا موجودی آسمانی، یا روح یا انسان است. او به همه‌ی این امکانات جواب منفی داد. او از نقص‌هایی که انسان به اعتبار آن‌ها در هر یک از این جدول‌ها جا می‌گیرد، پاک بود؛ او بودا بود.

با یک چنین خودآگاهی سزاوار تحسین است که او آیینش را، که می‌تواند انسان را به چنان مرتبه‌یی برساند، به شیوه‌ی عقیده و جزم عرضه نکرد، برعکس، سخت بر این باور بود که هیچ آموزه‌یی را هیچ وقت نباید به نیروی سنت، به اعتبار نوشته شدن در کتاب‌های مقدس، به اعتبار جور بودن با نظرهای خود شخص، یا به علت اعتماد به یک مرجع قبول کرد، مگر فقط موقعی که آن را درست بدانیم. (AN 3, 65, 3 I P. 189)

بودا هیچ وقت کسی را مجبور به قبول آموزه‌اش نکرد، و حتا هشدار می‌داد که با تغییرکیش شتابزده مخالف است. وقتی که سپهدار سیهه<sup>۱</sup> — که از معتقدان کیش جین<sup>۲</sup> بود — بعد از یک گفتگوی با استاد خواست پیرو او بشود، پند استاد به او این بود که بیش تر فکر کند. وقتی سیهه خواهش خود را برای گرویدن به آیین او تکرار کرد، بودا به او گفت از خیرات به رهروان جین دریغ نکند. (Vin I P.236 ، Mv 6, 31, 10 ff)

پیدا است که بودا در برانگیختن مردم دم سخت گرمی داشت. برای جان‌های ساده‌اندیش، به زبانی ساده از کارهای خوب می‌گفت که نتیجه‌اش دوباره زاییده شدن در آسمان‌هاست. در این جور گفتارها رایج‌ترین شیوه‌ی بیان، روبه روی هم نشان دادن اضداد است، مثلاً مرد نا کامل را مقابل مرد کامل، بدانندیش را مقابل پرهیزکار، راحت دنیایی را مقابل آرامش رستگاری، و مانند این‌ها.

1. Siha

2. Jain

به آن شنونده‌هایی که در نظر او از روشن اندیشی و هوشمندی برخوردار بودند این را نشان می‌داد که راه و رسم سلوک حاصل بینش‌های فلسفی است. این جا کاری به این نداشت که این شنونده از «پیش‌نشین‌ها» است یا از رهروان یا از هواخواهان دین‌های دیگر. او «مشت‌بسته‌ی آموزگاران» دیگر را نداشت که آموزه‌شان ظاهر و باطن دارد، به این معنا که قسمتی از آن را برای درونی‌ها، یعنی خواص، نگه می‌دارند و قسمت دیگری را به بیرونی‌ها، یعنی عوام، می‌دهند. (DN 16, 2, 25. II P. 100)

روش‌های منطقی‌بی که در گفتارهای بودا، و هم در همه‌ی گفتارهای متن‌های کهن بودایی به کار برده‌اند، زیاد نیست. در قرن ششم ق م هنوز خبری از منطق نظری نبود. نظریه‌های مخالف را بیش‌تر از راه نشان دادن نتایج بی‌معنی آن‌ها رد می‌کردند، و به این ترتیب منطقی نبودن فکر یا نظر اولیه را ثابت می‌کردند. در متن‌های بودایی، در دفاع از آموزه‌هاشان روش‌های تشبیه و تمثیل، پله پله پیش رفتن، سامان‌بندی، و زنجیره‌ی شرط‌ها را به کار برده‌اند. حالا توضیح کوتاه هر یک از این چهار روش:

۱) روش تمثیل. این روش از نظر منطقی ارزشی ندارد، اما به خاطر قدرتی که در تمثیل هست مؤثر است. تمثیل‌ها همه از موضوعات طبیعی و زندگی روزمره‌ی هندی گرفته شده‌اند، و این ثابت می‌کند که گوتمه به دور و برش با چشم‌های باز نگاه می‌کرد. آوازه‌ی او به سخنوری تا حد زیادی نتیجه‌ی شادابی تمثیل‌های اوست.

۲) در استدلال پله به پله، چیزها یا وجوه رفتار این‌طور ردیف می‌شوند: چیزی که به دنبال چیز دیگری می‌آید از پیشین خود برتری پیدا می‌کند، و آن آخری، که در آموزه‌ی بودا به کمال می‌رسد، همه را کنار می‌زند و از همه برجسته‌تر به حساب می‌آید؛ برای نمونه، الف بد است، ب بهتر از الف است، پ بهتر از ب است؛ تا آن‌که آخر سر در آموزه‌ی بودا، ی بهترین و بالاترین دانسته می‌شود.

۳) لازمه‌ی روشِ استدلالِ سامان‌بندی، یا به عبارت دیگر، حد وسط را گرفتن، این است که در گفتار از روش گفتگو استفاده شود، که البته در این گفتگو کار نفر دوم فقط آره و نه گفتن است. با سؤال کردن درباره‌ی دو حد قابل تفکر، حوزه‌ی عقاید معقول در هر دو جهت تعیین می‌شود، و بعد نظر عقیدتی بودا وسط این دو سامان یا حد قرار می‌گیرد، و به این ترتیب مشخص می‌شود:

- آقا، آیا [ حد ] الف درست است؟

- نه، آقا.

- آیا [ حد ] ی درست است؟

- نه، آقا.

- پس آیا قبول [ ارزش میانی ] ش ( بنابر آموزه‌ی من )

درست است؟

- بله، آقا.

۴) در متن‌های بودایی، از روش زنجیره‌ی شرط‌ها خیلی استفاده نکرده‌اند؛ اما هر جا که این روش به کار رفته، وزن خاصی پیدا کرده است. نکته‌ی قابل توجه در این روش این است که هر حلقه‌ی این زنجیر فقط یک پیش شرط جزئی، یا شرط حلقه‌ی بعدی است، و تنها عامل ( یا، علت ) مولد آن به حساب نمی‌آید. صورت منطقی چنین اشتقاقی این است: هر وقت که الف ( و عوامل لازم دیگر ) باشند، آن وقت ب پیدا می‌شود؛ هر وقت که ب ( و عوامل لازم دیگر ) باشند، پ پیدا می‌شود؛ و مانند این‌ها. گاهی همین روش، وارونه یا برگشتی، به روش تحلیلی، به کار بسته می‌شود: جایی که ی هست، ( به جز عوامل دیگر ) ه هم باید مثل پیش شرط آن باشد؛ جایی که ه هست ( به جز عوامل دیگر ) و هم باید مثل پیش شرط آن وجود داشته باشد؛ و مانند این‌ها.

گفتگوهایی که استاد با برهمن‌ها و پیروان کیش جین داشته از گیرایی معنوی خاصی برخوردار است. این هاگواه نرمخویی معنوی هر دو طرف است و گاهی بودا به طرز ریشخند آمیزی حرف می‌زند. در مَجِّمَه نیکایه<sup>۱</sup> آمده است که بودا با رهروهایش از گفتگویی می‌گوید که با چند تن از پیروان کیش جین در زمینه‌ی ریاضت‌کشی داشته است. او با لبخند یادآور می‌شود که رهروان جین که امروز از تحمل عذاب رنج می‌برند، باید در زندگی پیشین خود فرومایه‌هایی بوده باشند که از نظر کژمه‌یی<sup>۲</sup> سزاوار چنین عذاب‌هایی شده‌اند. اما، اگر بر این باور بودیم که جهان را آفریدگاری ساخته یا خودش از روی تصادف پیدا شده، آن وقت درستش این بود که جین‌ها مخلوق آفریدگار بدانند یا باشند یا ساخته‌ی پیشامدی نامطلوب که تصادفاً رخ داده است. (MN I III P.222)<sup>۳</sup>

بودا هر وقت که در گفتگویی شرکت می‌کرد با یکساندلی و واقع‌بینی خود ممتاز بود، رهرو جین، سَجَّکه آگی‌وسانه<sup>۴</sup> که معروف بود جدل‌کار تیزهوشی است، در آخر گفتگوی ستیزه‌آمیزی بودا را ستود چون «رنگ چهره‌اش روشن مانده بود». استادهای دیگر موقع این جور گفتگوها از کوره

۱. Majjhima Nikāya یا «مجموعه‌ی گفتارهای متوسط» بعد از این آورده می‌شود. م.  
 ۲. Karma به پالی Kamma در لغت به معنای «کردار» است. در این باره خواهیم گفت.  
 ۳. خوب است که نظر جین‌ها را از زبان خود بودا بشنویم: «... بعضی از استادان دین (یا، سَمَنَه- برهمن‌ها) هستند که چنین عقیده و نظری دارند که «هر چه شخص تجربه می‌کند... همه نتیجه‌ی کرداری است که پیش از این کرده است؛ از این رو اگر ریاضت (tappassa = تحمل عذاب) بکشد با این قصد که به کردارهای گذشته پایان دهد، با دست نیازیدن به کردارهای تازه، دیگر (برای او) انتقال (نتایج کردار) در (زندگی) آینده وجود نخواهد داشت، و چون انتقالی در کار نیست کردار در آینده از بین خواهد رفت؛ با از بین رفتن درد و رنج، احساس از میان خواهد رفت؛ با از میان رفتن احساس درد، احساس آن درد تمام می‌شود. عقیده‌ی نیگنته‌ها (Nigantha = جین) چنین است...» ← ع. پاشایی. بودا. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۶: ۹۹-۱۹۸ م.

4. Saccaka Aggivesāna

در می‌رفتند و سعی می‌کردند دروغ بیافند یا از زیر موضوع شانه خالی کنند (MN 361 P. 250). به این نحو گوتمه را این طور وصف کرده‌اند که مردی است که به خلق و خوی‌اش مسلط است و قرمز نمی‌شود.

اما، بودا موقعی که با تفسیر آموزه‌اش رو به رو می‌شد صبرش محدود بود. اگر کسی آن را نفی می‌کرد او با آرامش قبول می‌کرد، اما با فهم ناقص و تعبیر نادرست آن سخت مخالف بود. مثلاً، ساتی<sup>۱</sup> رهرو فکر می‌کرد که از آموزه‌ی بودا این طور می‌فهمد که « دانستگی »،<sup>۲</sup> بعد از مرگِ دارنده‌ی آن، به طریقی به تجسم بعدی منتقل می‌شود. استاد وظیفه‌اش را این طور به او یادآوری می‌کند: « ای نادان، از کی شنیده‌ای که من آموزه‌ام را این طور وصف کرده باشم؟ ای نادان، مگر من به روش‌های گوناگون نگفته‌ام که « دانستگی » بابتگی (به چیزی) پیدا می‌شود [ و بنا بر این در مرگ از میان می‌رود ]؟ » (MN 381 P. 258) این تندخویانه‌ترین رفتار بودا است که در منابع پالی آمده است.

معاصران بودا حس می‌کردند که در کلامش مهر حقیقی دل هست و گرنه آن همه ادبش با مردم، آن همه استعدادش در گفتگو، آن همه صفا و صمیمیت و تربیتش برای شهره کردن او در آن زمان کافی نبود. مهر او شکلی از صورت خودمانی‌تر دوستی نبود، بیش‌تر مه‌ری بود که از فاصله‌ی یک جان بلنداندیش و از یک احساس شاد آزادی سرچشمه می‌گرفت. مه‌ری بود که از مهر و غم خواری خیلی عمیق به رنج‌دیده‌های جهان پیدا شده بود.

بودا روزها را چه طور می‌گذراند؟ او از رهروان سیاری بود که در هند فراوانند، و به جز این هشت چیز [یا، هشت وصله] مجاز دیگر چیزی ندارند: سه خرقه، یک کاسه‌ی گدایی، یک تیغ، یک سوزن، یک شال کمر، و یک صافی برای صاف کردن آب. کله‌ی سحر ساکت از در این خانه به آن خانه

1. Sāti

۲. viññāna. در جای خود گفته خواهد شد.



بنا بر افسانه‌یی که احتمالاً به حقیقت نزدیک است روزی موقع پرسه گردی<sup>۱</sup> صبحگاهی بودا به او غذا ندادند با این استدلال که کسی می‌تواند غذا بخواند که زمین را شخم بزند. استاد آن جادست راستش را روی خاک گذاشت تا خاک شاهد باشد که آموزگار معنوی هم حق زندگی دارد. بعد پیشکشی را که به او دادند قبول نکرد (کنده کاری تبتی روی چوب).

می‌رفت و قوت مجاز آن روز را جمع می‌کرد؛ و بعد از خوردن مختصر ناشتایی، او با رهروان همراهش به گشت و گذارشان ادامه می‌دادند. وقتی به مردم گشاده‌نظر می‌رسیدند، می‌ایستاد و به سؤال‌هاشان جواب می‌داد و آیین را برای‌شان توضیح می‌داد. پیش از پهن شدن آفتاب، در جای دلگشایی استراحت می‌کردند و ته‌مانده‌ی غذای گدایی را می‌خوردند. بعد از ناهار و عصر به دیانه/ مراقبه‌ی آرام و آموزش رهروان می‌گذشت. اغلب آدم خیری بودا و

---

۱. «رهرو» بودایی در وقت رهروی عهد می‌کند که سیزده دوتنگه dhutanga را به جا آورد. سومین دوتنگه، برداشتن کاسه‌ی گدایی و رفتن به در خانه‌ها برای گرفتن خیرات یا «احسان» یا غذاست، بی‌هیچ سؤالی. «پرسه گردی» یا گدایی و در یوزگی در این کتاب به این معنی است. م.

رهروان را به ناهاری یا شامی و بیتوته‌یی دعوت می‌کرد و او هم قبول می‌کرد. فداکاری بودا در گسترش آیین این بود که از گوشه‌ی خلوت، که آن را دوست می‌داشت، چشم می‌پوشید. همیشه رهروان دورش جمع می‌شدند، و سیر و سفرهایش چنان ترتیب داده می‌شد که گذارشان به جاهای پُرجمعیت بیافتد. به کمک مطالبی که در کتاب‌های پالی آمده می‌شود کمابیش مسیر این سفر را از نو رسم کرد.

در قسمت میانی شمال هند چهار شهر هست که او اغلب به آن‌ها آمد و شد می‌کرد و بیش‌تر در آن‌ها اقامت می‌کرد. آن چهار شهر کوسمبئی،<sup>۱</sup> ساوتئی،<sup>۲</sup> و بسالی،<sup>۳</sup> و راجه‌گهه<sup>۴</sup> هستند. بیش‌تر شهرهای کوچکی که بودا در آن‌ها موعظه‌هایی کرد یا سر راه این چهار شهر و یا به آن‌ها خیلی نزدیک بودند. در آن زمان این ناحیه جزو قلمروهای کوشله<sup>۵</sup> و مگده<sup>۶</sup> بود، و امروز قسمتی از دو ایالت هندی اوْتَره پرادیش<sup>۷</sup> و بهار / بیهار<sup>۸</sup> هند است.

توفیق تبلیغی بودا در خانواده‌اش متوقف نشد. پسرش راهوله، برادر ناتنی‌ش ننده،<sup>۹</sup> برادر زاده‌اش آننده<sup>۱۰</sup> و خویشان دورترش، چون انوروده،<sup>۱۱</sup> بهدیه،<sup>۱۲</sup> و دیودته<sup>۱۳</sup> تصمیم گرفتند که خرّقی رهروی بپوشند، پدر و همسر پیشینش هم «پیش‌نشین» شدند. بعد از دودلی‌های زیاد به نامادریش

۱. Kosambī. در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی الله آباد.

۲. Sāvatti در ۲۲۵ کیلومتری شمال الله آباد.

۳. Basarh. Vesālī کنونی، در ۴۰ کیلومتری شمال پتنه Patna.

۴. Rājagaha. نزدیک راجگیر کنونی، در ۸۰ کیلومتری جنوب پتنه.

5. Kosala

6. Magadha

7. Uttara Pradesh

8. Bihar

9. Nanda

۱۰. Ananda رابیش‌تر پسرعموی بودا و برادر کوچک‌تر دیودته دانسته‌اند. م.

11. Anuruddha

12. Bhaddiya

۱۳. Devadatta. پسرعموی بودا بود. م.

مَهاپِچا پَتی، که بارها از او طلب رهروی کرده بود، اجازه داد که رهرو بشود و «انجمن زنان رهرو» را پایه‌ریزی بکند، که این بالاخره در قرن دهم میلادی برجیده شد. از دیوَدَته که بگذریم — که حتا چند بار قصد جان بودا را کرده بود — از پیروان سَکِیَه‌یی. دَمَه / دَمَه<sup>۱</sup> جز به خوبی یاد نکرده‌اند.

برای خواننده‌ی کانون پالی چند نفر از اطرافیان بودا رنگ و بوی خاصی پیدا می‌کنند. شاگردان اصلی او ساری پوْتَه — مردی صاحب خرد — و موگْلانَه، که می‌گویند نیروهای جادویی داشت، هر دو پیش از بودا در گذشتند و بقایای شان را در [استوپه‌ی] سانچی دفن کردند. سوَبوْتی استاد سَمادی<sup>۲</sup> بود، و مَها کَسِپَه در اعمال مرتاضانه ممتاز بود. هم او بود که بعد از مرگ بودا اولین شورا را رهبری کرد.

در میان پیش‌نشین‌ها کسانی بودند که از دیگران متمایز بودند. تاجر ثروتمند سوَدَته «آنا تپندیکه»<sup>۳</sup> دیر جِیْتَه وَنَه<sup>۴</sup> را در ساوْتی به انجمن بخشید. بانو ویسا کا<sup>۵</sup> دیر پوَبَرامه<sup>۶</sup> را در همان شهر به انجمن بخشید. می‌گویند بودا روی هم رفته بیست و هفت فصل باران، یا فصل باران‌های موسمی را در این و بهاره‌ها<sup>۷</sup> (= بهارها یا دیرها) گذرانده است. در راجه گَهَه، بیمبی سازه،<sup>۸</sup> شاه مَگَدَه، فرمان داد دیر ویلو وَنَه<sup>۹</sup> را بسازند که بودا پنج یا شش فصل باران را در آن اقامت کرد. باید از آمبه پالی،<sup>۱۰</sup> روسپی درباری پیشین هم یاد کرد. او زنی به زیبایی مشهور بود، و پیش از درگذشت بودا دیری به او پیشکش کرد. پیروانی

۱. Dhamma/ Dharma. آیین بودا.

2. Samādhi

۳. Sudatta Anāthapindika (سیرکننده‌ی فقرا).

4. Jetavana

5. Visākhā

6. Pubbārāma

7. vihāra

8. Bimbisāra

9. Veluvana

10. Ambapālī

که احتمالاً شوق‌شان کم‌تر نبود اما چندان ثروتی نداشتند می‌بایست به این خشنود باشند که گاهی استاد و شاگردانش را به غذایی میهمان کنند. فرمانروای کشور، انجمن رهروان پرسه‌گرد را که از طبقات گوناگون مردم پیروانی را به خود می‌کشد، یک عامل سیاسی ممکن می‌داند و این را می‌شود فهمید. فرمانرواهای کوسله و مگده، پسیندی<sup>۱</sup> و بیمبی‌سازه‌شاه (که از طریق ازدواج قوم و خویش شده بودند)، عقیده‌ی موافقی درباره‌ی بودا داشتند، که یقیناً کم‌ارزش‌تر از عقیده‌ی دیگران نبود، چون به بی‌آزاری سیاسی آیین او پی برده بودند. استاد با هر دو شاه دوست بود و آن دو بیش از یک بار به دیدنش آمدند تا درباره‌ی آیین مشورت کنند یا تعلیم بگیرند. چنان‌که پیش از این گفته شد، انجمن در ساوتی<sup>۲</sup> که پایتخت کوسله است و در راجه‌گهه — پایتخت مگده — دیرهایی داشت. جای تردید ندارد که خیرخواهی این دو فرمانروا در گسترش آیین بودا مؤثر بود. هم‌چنین تاجرهای هندی از یک دین شکیبیا، که محدودیت‌های کاشت<sup>۳</sup> را ندیده می‌گرفت، استقبال کردند و به گسترش آن خیلی کمک کردند. اما، آیین بودا فقط ۲۵۰ سال بعد یک دین جهانی شد، یعنی وقتی که آشوکا امپراتور دودمان مئوریه،<sup>۳</sup> که در حدود اواسط قرن سوم ق م در هند فرمانروایی داشت، مبلغانی به همه‌ی بخش‌های کشورش و همین‌طور به کشورهای همسایه فرستاد.

چیزی نمانده بود که در سال ۴۹۲ یا ۴۹۱ ق م بودا کشته شود. دیوداته‌ی رهرو که پسرعمو و شوهرخواهر بودا بود پیشنهاد کرد که بودا چون پیر شده به استراحت پردازد و رهبری انجمن را به او بسپارد. و استاد چون نظر او را رد

---

1. Pasenadi

۲. Cast. جامعه‌ی هند آن زمان به چهار کاشت یا طبقه تقسیم می‌شد. م.

3. Maurya



بودا دمه را روشنگری می‌کند. دو انگشت شست و بنصر (انگشت چهارم) دست راست او شکل چرخ آیین را نشان می‌دهد. (از روی یک طومار آویز ژاپنی قرن دوازدهم).

کرد، دیوَدته به شاهزاده آجاته‌ستو،<sup>۱</sup> پسر بیمبی سازه پادشاه مگده، رو آورد. این شاهزاده دوستی پدرش را با بودای صلحدوست سد راه نقشه‌ی فتوحاتش می‌دانست. دیوَدته توانست آجاته‌ستو را به کشتن بودا تحریک کند. سربازی را برای کشتن بودا فرستاده بودند چون با استاد روبه رو شد نتوانست فرمان را اجرا کند. به پای او افتاد، مأموریتش را فاش کرد، و چنان که در این داستان آمده، سرسپرده‌ی آیین بودا شد. (Cv 7, 3, 6-7)

تلاش دوم در کشتن بودا هم ناکام ماند. به او سنگ زدند، که فقط پایش زخم برداشت (Cv 7, 3, 1). سومین بار، فیل دیوانه‌یی را به طرفش ول کردند. بودا مهرش<sup>۲</sup> را به سوی حیوان تاباند و او را آرام کرد و از آسیب رست. (Cv 7,

3 11-12)

1. Ajātasattu

2. mettā

دیوَدته چون آرزوی رهبری « انجمن » به دلش ماند، خودش انجمنی با قوانین سفت و سخت تر به پا کرد. سعی بودا که به او بفهماند ریاضت‌کشی برای رسیدن به رهایی فایده‌ی ندارد به جایی نرسید و نتوانست او را سر عقل بیاورد که دست از این خیال بردارد. چیزی نگذشت که انجمن دیوَدته جمع شد.

بودا در هشتاد سالگی درگذشت. وقتی که فصل باران را در روستای بیلووه<sup>۱</sup> می‌گذرانند بیمار شد، اما با نیروی اراده به این بیماری غلبه کرد. موقعی آننده<sup>۲</sup>ی رهرو، که بیست و پنج سال خادم خاص او بود، یاد آور شد که شاید او نمی‌خواهد که اسم جانشینش را نگفته بمیرد، آموزگار سالخورده گفت:

آننده، انجمن از من چه انتظار دارد؟ آننده، من آیین را بی آن  
که درون و بیرون کنم روشنگری کرده‌ام . . . پس، ای آننده،  
جزیره‌ی خود باشید پناه خود باشید؛ آیین را چون جزیره،  
چون پناه بدانید. پناه دیگری نداشته باشید! (DN 16, 2, 25-6, II P.)

(100)

در آیین بودا بالاترین مرجع، خود آیین (= دمه) است نه آموزگار آن. بودا با گروه رهروان به پاوا رفت و در انبه‌زار چونده<sup>۲</sup>ی آهنگر استراحت کرد. از غذایی که آن‌جا خورد اسهال گرفت، بیمار و زمینگیر شد، اما با همان حال زار و نزارش به سفر کوسیناره<sup>۳</sup> ادامه داد، و آننده این‌جا در سایه‌ی درخت‌های سال برایش رختخواب انداخت. وقتی آننده از مرگ نزدیک استاد به گریه افتاد، استاد او را این‌طور دلداری داد:

آننده، بس کن، غم مخور، زاری مکن. مگر من همیشه نگفته‌ام

1. Beluva

2. Cunda

۳. Kusinārā، کاسیای کنونی، در ۵۵ کیلومتری شرق گورا کپور.

که همه‌ی چیزهای عزیز و خوشایند دستخوش دیگرگونی، از میان رفتن، و نپایندگی اند؟ پس، این جا چه طور می‌تواند چنین نباشد؟ چیزی که زاییده شده، به هستی آمده، ساخته شده<sup>۱</sup> و از میان رفتنی است، ممکن نیست از میان نرود. (DN 16, 5, 14 II P.)

(144)

آخرین بار به رهروانش این طور پند داد:

حالا، ای رهروان، پندتان می‌دهم:

ساخته شده‌ها<sup>۲</sup> از میان رفتنی اند، بیدار و هشیار کوشش

(DN 16, 6, 7 II P.156)

کنید!

این‌ها آخرین کلمات بودا بود. کمی بعد از آن به اغما رفت — که در سوره‌ی پَری‌نیروانه‌ی بزرگ آن را یک حالت دیانه وصف کرده‌اند — و از این حال به پَری‌نیروانه رفت، که حالت رهایی از رنج بعد از رها کردن تن است. سالِ درگذشت بودا ۴۸۳ ق م بود. یونان در این سال با ایران می‌جنگید (که سه سال بعد فتح دریایی تمیستوکل<sup>۳</sup> در سالامیس به آن پایان داد)، در

۱. sankhata در ترجمه‌ی انگلیسی «معلول [علتی] شده است» — با کردارهای تولدهای پیشین همچون یک صورت نو وجود. در واقع «سَنگته» یعنی «هم‌کرده» یا «هم‌کرد» به معنی آمیخته و ساخته شده و مرکب از شرط‌ها و علت‌ها. بنا بر این آن را «مشروط» هم می‌شود گفت. م.  
 ۲. sañkhāra. نویسنده برای معنی اصطلاح سنکاره به زیرنویس ص ۸۰ ارجاع می‌دهد که آن را نقل می‌کنیم: «سنکاره یک اصطلاح کلی است برای پنج توده که سازنده‌ی شخص‌اند آن‌جا که تأکید می‌شود این‌ها sañkhata (= ساخته شده) اند که از نظر کَرمه‌یی به وسیله‌ی نیت‌های کردار (سنکاره) [یا، کَرمه‌سازها] وجودهای پیشین ساخته شده‌اند. وقتی که سنکاره (در لغت، «ترکیب» / [هم‌کرد]) برای «شخصیت تجربی» به کار برده می‌شود به یادمان می‌آورد که شخص هم‌کرد یا ترکیبی از پنج توده است. «برای توضیح بیش تر ← ع. پاشایی. بودا. لغت sañkhāra، ص ۵۹۸ م.»

حالی که هراکلیت، پارمنید و ایسخولوس<sup>۱</sup> (در یونان) و کنفوسیوس در چین زنده بودند.

جسد بودا را یک هفته بعد از درگذشتش سوزاندند. خاکسترش را میان هفت طایفه از طایفه‌های بزرگ هند، و برهمنی که این آداب را انجام داده بود، قسمت کردند. از خاکستر او به یکی از طایفه‌های بزرگ دیگر هم رسید، و به دونه‌ی<sup>۲</sup> برهمن، که مراسم مرده‌سوزان را انجام داده بود، ظرفی رسید که در آن خاکستر مرده را جمع کرده بودند. همه‌ی گیرنده‌های این خاکسترها سهم خود را در گورپشته‌ها، یعنی در توپه یا استوپه‌ها<sup>۳</sup> گذاشتند.

در ۱۸۹۸ استوپه‌یی در پیپراوا<sup>۴</sup> نزدیک کپیله‌وستو — شهر زادگاه بودا — کشف و گشوده شد که احتمالاً خاندان بودا آن را روی سهم خود از خاکستر بودا ساخته بودند. سه متر پایین‌تر از نوک تپه، کوزه‌ی کوچکی با چند هدیه پیدا کردند و پنج متر و نیم پایین‌تر از آن هم یک صندوق سنگی که پنج ظرف در آن بود.<sup>۵</sup> یکی از این‌ها، خمیره‌یی بود که از استئاتیت یا سنگ صابون<sup>۶</sup> ساخته بودند، و روی آن به خط براهمی<sup>۷</sup> و به زبان ماگدی نوشته بودند:

این کوزه‌ی خاکستر بودای والا (طایفه‌ی) سکیه هدیه‌یی

۱. به ترتیب Heraclitus (فیلسوف)، Parmenides (فیلسوف)، و Aeschylus (نویسنده).

2. Dona

۳. به پالی thūpa به سنسکریت stūpa. در اصل گورپشته بود و بعدها در هند و کشورهای بودایی شکل بقعه، با معماری‌های گوناگون، به خود گرفت. م.

4. Piprāvā

۵. همه‌ی این یافته‌ها را — به جز خاکستر درون خمیره — امروزه در موزه‌ی ملی هند در کلکته نگهداری می‌کنند. چندین دهه‌ی پیش، خاکستر را به پادشاه تایلند (سیام) داده بودند. باستان‌شناسان خط روی خمیره را کهن‌ترین سنگنبشته‌ی موجود هند دانسته‌اند.

6. steatite

7. Brāhmī

است از سوکیتی<sup>۱</sup> و برادران و خواهران، پسران و همسران‌شان. در ۱۹۵۸ یادگارهای بیش‌تری از خاکستر بودا، در منطقه‌ی شهر قبلی وِیسالی پیدا کردند. این‌جا در استوپه‌یی تغار کوچک درداری کشف کردند که بقایای استخوان، خاکستر و هدیه در آن بود.<sup>۲</sup> فرض این است که این سهم یادگاری بقایای جسد بوده است که بعد از سوزاندن جسد به خاندان اشرافی لیچَهاوی<sup>۳</sup> رسیده است که پایتخت‌شان وِیسالی بود.

---

1. Sukiti

۲. حالا در اداره‌ی باستان‌شناسی و موزه‌ی حکومت بهار، پتنه ۱۵، نگهداری می‌شود.

3. Licchāvi